

درسنامه درس پنجم جامعه شناسی پایه یازدهم باورها و ارزش های بنیادین فرهنگ غرب:

زهرای نجاتی دبیر جامعه شناسی استان لرستان شهرستان دلفان

در درس اول قبل خواندیم که هر فرهنگی در عمیق ترین لایه های خودش به سه دسته سوال اساسی و بنیادی جواب می دهد. یادتان هست آن سوال ها چی بودند؟ باهم این مطلب را مرور می کنیم.

آیا جهان هستی به همین جهان مادی محدود می شود؟ یعنی دیدگاه هستی شناسانه یا سکولاریسم.

آیا انسان موجودی مختار و فعال است یا مجبور و منفعل؟: یعنی دیدگاه انسان شناسانه یا اومانیزم.

آیا تنها راه شناخت واقعیت حس و تجربه است؟ یعنی دیدگاه معرفت شناسانه یا روشنگری

درس دوم هم خواندیم که بعضی فرهنگ ها می توانند جهانی شوند یعنی تعدادی بسیاری از مردم دنیا آن فرهنگ را قبول داشته باشد. مثل فرهنگ غرب و فرهنگ اسلام... و درس سوم در مورد نمونه های فرهنگ جهانی ۱ مانند امپریالیسم و استعمار خوانده شد و درس چهارم هم نمونه فرهنگ جهانی ۲ که در مورد مراحل گسترش فرهنگ اسلام بود که

دیدگاه این فرهنگ در مورد جهان هستی و انسان و راههای شناخت حقیقت چه بود.

اکنون به درس پنجم رسیدیم که دیدگاه فرهنگ غرب در باره این موضوعات چیست. فرهنگ غرب در این ششصد سال اخیر شکل گرفته است یک نظام سلطه ای برای خود شکل داده است و تلاش نموده همه کشورها و فرهنگ را زیر سلطه خود قرار دهد و تا حدودی هم موفق بوده است. چون در زمینه علمی و فنی و رسانه ای خیلی پیشرفت کرده است.

بنابراین اول با فرهنگ غرب و شالوده ی این فرهنگ آشنا می شویم.

لایه های بنیادین یا عقاید و ارزش های بنیادین فرهنگ غرب عبارتند از :

هستی شناسانه یا سکولاریسم

انسان شناسانه یا اومانیزم

معرفت شناسانه یا روشنگری

سکولاریسم (هستی شناسانه):

سکولاریسم: پاسخ فرهنگ معاصر غرب به پرسش های هستی شناسانه بشر است. هر آنچه که در امور اجتماعی و سیاست است نه دین.

رویکرد دنیوی و صرفاً این جهانی به هستی است. جهان بینی فرهنگ غرب یا تصور آن از جهان هستی.

می خواهد تمام توانمندی ها و استعداد های انسان در خدمت اهداف دنیوی به کار گرفته شود. مثل اهدافی چون قهرمان ورزشی، نخبه علمی، تاجر موفق و... که همگی مربوط به ساحت دنیا است. در نتیجه اهداف دینی نظیر رسیدن به کمال الهی یا تقرب الهی مد نظر نیست.

ابعاد یا دسته بندی سکولاریسم:

۱- سکولاریسم آشکار: صراحتاً بعد معنوی را رد می کند.

۲- سکولاریسم پنهان: بعد معنوی را انکار نمی کند اما برخی از باورهای معنوی را به شکل گزینشی انتخاب می کند و برای پیشبرد اهداف دنیوی به کار می گیرد.

پس سکولاریسم به دو نوع تقسیم می شود:

سکولاریسم آشکار مانند دیدگاه ماتریالیستی

سکولاریسم پنهان مانند پروتستانتیسم

موافقان سکولاریسم بر این باورند که گرایش به سکولاریسم و به دنبال آن دوری از دین در دولت های سکولار، نتیجه اجتناب ناپذیر عصر روشنگری است، که در آن گرایش عمومی جامعه به سوی علم و خرد سوق پیدا کرد..

معنی دقیق آن بر اساس نوع کاربرد متفاوت است. دیدگاه سکولاریسم بر این پایه بنا شده است که زندگی با در نظر گرفتن ارزش ها پسندیده است و دنیا را با استفاده از دلیل و منطق، بدون استفاده از تعاریفی مانند خدا یا خدایان یا هر نیروی ماورای طبیعی دیگری، بهتر می توان توضیح داد. به عبارت بهتر هر کسی دین خود را فقط در خانه خود نگه داشته باشد و حق ندارد دین خود را در جامعه تبلیغ کند.

ماکیاولی، فیلسوف سیاسی عصر مدرن، فلسفه سیاسی مدرن را جدای از سکولاریسم نمی داند و معتقد است نهایتاً دوران اندیشه های سیاسی ادیان گذشته، و به زبان ساده تر فقه سیاسی دیگر توان عرضه کردن خود در سطح سیاسی و اجتماعی را ندارد، زیرا فقه سیاسی در قرون وسطی و ماقبل آن ذاتی آن عصر تاریخی بوده، ولی در جهان مدرن فقه سیاسی دینی دیگر جایی ندارد، بلکه جای خود را به فلسفه سیاسی فیلسوفانی داده است که در قالب اصول مدرنیته از جمله سکولاریسم تفکر کرده اند.

اومانيسم: (انسان شناسانه)

نظريه ای است که به طور مشخص بر علايق، منافع و ايدال های انسانی تاکيد دارد، اومانيسم رنسانس مبتنی بر آثار کلاسيک يونانی است، اومانيسم ادبی جديدی هم هست که بر نوع کلاسيک تعليم و تربيت ادبی تاکيد دارد. اومانيسم دینی و اومانيسم فلسفی هم بر انسان تاکيد دارند و هر گونه مفهوم فوق طبيعی را رها میکنند.

اومانيسم از نتايج منطقی سکولاريسم است يعنی اگر انسان نگاه و رویکردی دنیوی به جهان انسان داشته باشد، در این رویکرد، خود را محور اصلی آن جهان می بیند.

اومانيسم عبارت از اعتقاد به مردم، به همه بشریت و به علم از آن حیث که وسیله نیل به حقیقت است. اومانيسم جستجوی ارزش های اخلاقی و معنوی حیات از طریق فلسفه، علم، هنر و ادبیات است.

بنابر این اومانيسم يعنی انسان گرایی، انسان مداری، مکتب اصالت فرد، انسان دوستی و...

بر این اساس، اومانيسم نگرش فلسفی ویژه ای است که انسان را محور توجه قرار داده و اصالت را تنها به رشد و شکوفایی انسان سپرده است.

از قرن چهاردهم میلادی تا به امروز، اومانيسم و نحله های مختلف اومانيستی، کم و بیش اعتقادات خود را این گونه بر شمرده اند:

محوریت انسان و پابندی به خواستها و علايق انسانی در زندگی اجتماعی.

بر شمردن عقل و اختيار به عنوان ابعاد بنيادی زندگی جمعی.

ایمان به بنا نهادن اخلاق و جامعه بر مبنای خود مختاری انسان.

تاکيد بر دموکراسی به عنوان بهترین تضمین کننده حقوق انسان ها.

ارزش گذاری بر تمام ایدئولوژی ها و نسبت های دینی، سیاسی یا اجتماعی از سوی انسان نه ایمان.

نگرش واقع بینانه و بی بدیل بودن جانشینی انسان به جای الهیات ناامیدکننده و ایدئولوژی های زیان آور.

نتیجه اینکه انسان معیار حق یگانه حقیقت هستی و خالق تمام ارزش ها، عقل گرایی و تجربه باوری، هسته مرکزی و کانون اصلی اومانيسم را تشکیل می دهد.

در فرهنگ اسلامی تنها یک وجود مقدس و متعالی وجود دارد و هیچ موجودی درمقابل آن نمی تواند اصالت داشته باشد. بلکه همه موجودات، از جمله انسان، آیات و نشانه های او خواهند بود. در فرهنگ اسلام اسلامی، انسان بعنوان

برترین آیت و نشانه خداوند و خلیفه خداوند بر روی زمین است، به همین بر موجودات دیگر برتری و کرامت دارد. بر اساس قرآن کریم کرامت انسان هنگامی تحقق می یابد که آدمی از محدودیت های دنیوی خود فراتر رود و هرچه می تواند به خداوند نزدیک تر شود. و اگر به ابعاد دنیوی محدود بماند به گمراهی مبتلا می شود و زندگی و حیاتی حیوانی یابست تر از آن دارد.

معرفت شناسانه (روشنگری) علوم جدید:

پرسی های از قبیل آیا تنها راه شناخت واقعیت، حس و تجربه است؟

روشنگری مهمترین ویژگی فرهنگ غرب می باشد.

اصطلاح عام عصر روشنگری به توصیف آثار و گرایش های فکری می پردازد که در خلال قرن ۱۸ میلادی پیش از انقلاب فرانسه در اروپا و مناطق مهاجر نشین آمریکا پدید آمد.

نویسندگان این دوره معتقد بودند که از قرن ها جهل و نادانی بیرون آمده اند و به عصری جدید پا می گذارند که خرد، علم و احترام به انسانیت را نوید می دهد.

عصر روشنگری دوره رشد فکری چشمگیر و تغییرات شگرف تفکرات فلسفی بود زیرا در این دوره شماری از ایده ها و باورهای قدیمی کنار گذاشته شدند و جایگزین یافتند.

آنچه مرکز توجه متفکران عصر روشنگری بود دستیابی انسان و جامعه انسانی به کمال در همین دنیا بوده است نه در جهان پس از مرگ. از نظر آنها آموزش عقلانی و فهم علنی از خود و جامعه راه رسیدن به تمام پیشرفت های انسانی و اجتماعی محسوب می شود.

انسان به واسطه برخورداری از قوه تعقل می تواند به پیشرفت نائل آید. به علاوه سنت، دین یا قدرت حاکمان نباید تعقل را در تنگنا قرار دهد.

انواع شناخت: شناخت حسی، شناخت عقلی و شناخت شهودی

شناخت حسی: انسان امور محسوس مانند پدیده های طبیعی را از راه مشاهده و حس (دیدن و شنیدن و لمس کردن...) می شناسد.

شناخت عقلی: امور غیر طبیعی مانند قوانین علمی، قضایای ریاضی و قوانین فلسفی به کمک عقل و از راه استدلال عقلی شناخته می شوند.

و شناخت شهودی: از راه مشاهده حسی و استدلال عقلی به دست نمی آید، مثلا ما بدون مشاهده و استدلال غم و شادی درون خود یا محبت و تنفر نسبت به دیگران پی می بریم.

روشنگری در دو دسته مطرح می شود:

دسته اول: روشنگری در معنای عام که ربطی به فرهنگ غرب ندارد و کتاب می خواهد با مطرح کردن روشنگری عام نشان دهد که این ویژگی مختص فرهنگ غرب نیست و قبل از آن، در اندیشه انبیای الهی مطرح بوده که راه شناخت حقیقت و موانع آن را نشان می داده است.

دسته دوم اما روشنگری در معنای خاص است که مخصوص فرهنگ غرب بوده و مبنای معرفت شناختی است که غرب بعد از رنسانس پذیرفت؛ یعنی همان مدرنیسم که غرب وارد آن شد و بعد با سکولاریسم و اومانیزم هم همراه شد و فرهنگ جدید غرب را شکل داد.

روشنگری در بیش از چهار صد سال فرهنگ جدید غرب، صورت‌های مختلفی پیدا کرده است و وجه مشترک همه صورت‌های روشنگری کنار گذاشتن وحی و شهود در شناخت حقیقت است.

روشنگری در معنای عام با روشنگری در معنای خاص چه تفاوت‌هایی دارد: روشنگری در معنای عام از وحی و عقل تجربیدی و تجربی استفاده می کند و تفسیری دینی از انسان ارائه می دهد، و تحصیل علم تقدس الهی دارد ولی روشنگری در معنای خاص چون شناخت را محدود به حس و تجربه می کند علمی تجربی، سکولار و ناتوان از داوری ارزشی به وجود می آورد. علمی که در خدمت خواسته های صرفا دنیوی انسان است.

صورت‌های مختلف روشنگری در فرهنگ غرب

قرن ۱۷ و ۱۸: تایید عقل گرایی و نفی وحی که پیامد آن دئیسم بوده است.

دئیسم یعنی کسانی که معتقدند جهان هستی آفریننده ای دارد، ولی بعد از خلقت انسان، دیگری نیازی به آمدن پیامبران برای هدایت انسان‌ها نیست و انسان می تواند با استفاده از توانایی های عقلی خود راه درست زندگی مردم را بیابد و بر این اساس برای زندگی خود هدف و برنامه طراحی کند.

قرن ۱۹ و ۲۰: تایید حس گرایی و نفی عقل و نفی وحی پیامد آن هم تبدیل علم تجربی به دانش ابزاری است.

پایان قرن ۲۰: افول حس گرایی و نفی تجربه، نفی عقل، نفی وحی پیامد آن هم پیدایش بحران های معرفتی بود.

سیر روشنگری از پایان قرن بیستم به این ترتیب بوده است: در معنای عام. غرب جدید

دوره رنسانس که به معنای تجدید حیات و تولد دوباره و فرهنگ غربی در این دوره به فرهنگ یونان و روم باستان

بازگشت انقلاب فرانسه ریشه در دوران رنسانس و فلسفه های روشنگری،

تغییرات اجتماعی مربوط به انقلاب صنعتی و استعمار.

زهرا نجاتی دبیر جامعه شناسی استان لرستان شهرستان دلفان